

## شخصیت علمی و افکار سیاسی – اجتماعی میرداماد

تاریخ دریافت: 90/5/12 تاریخ تأیید: 90/7/22

دکتر نجف لکزایی\*

میرداماد، از حکما، فقها و رهبران برجسته امامیه، در عصر شاه عباس صفوی است. در مقاله حاضر ابعاد و وجوه تازه‌ای از سوانح احوال و افکار و آراء سیاسی – اجتماعی وی مورد بررسی قرار گرفته است. جایگاه و منزلت دینی و علمی وی باعث شده بود تا در مسائل ایران و جهان اسلام وارد شده و برای حل مشکلات رهنمودهایی را ارائه نماید. اعتقاد به آموزه کلامی امامت باعث شده بود تا میرداماد نتواند به سلطنت صفویه مشروعیت دهد، اما با تکیه بر مبانی فقهی و در حد «قدر مقدور» در انجام وظایف دینی و سیاسی خود اهتمام داشت.

واژه‌های کلیدی: امامت، زعامت فقیه، سلطنت، سیاست.

## مقدمه

داوری درباره آرا و افکار میرداماد، به ویژه در عرصه سیاسی و اجتماعی هنوز زود است، زیرا بسیاری از آثار وی تا کنون منتشر نشده و آنها که منتشر شده نیز مورد بررسی‌های روشمند قرار نگرفته است. اما اهمیت وی، به لحاظ فکر و عمل سیاسی از چند جهت است: اولاً، به دلیل حضور او در عرصه عمل سیاسی که می‌تواند مفسر اندیشه شاگردش صدرالمتألهین نیز باشد، زیرا صدرا تا پایان عمر این استاد خود را، همچون شیخ بهایی، قبول داشته است، علی‌رغم این که سطح حضور سیاسی صدرا پایین‌تر و کم‌تر از استادانش می‌باشد؛ ثانیاً به لحاظ تأثیرات وی در بنیانگذاری حکمت سیاسی متعالیه است که پس از وی به دست شاگرد توانایش صدرالمتألهین صورت گرفت، ثالثاً وی از علما مورد قبول جامعه شیعی و دارای جایگاه مهمی است.



## شرح حال

### 1. زندگی

میر محمد باقر شمس الدین محمد استرآبادی، مشهور به میرداماد، دخترزاده محقق کرکی، ملقب به استاد البشر، برهان الدین، شمس الدین، سید الأفاضل، المعلم الثالث، مؤسس الحکمة الیمانیه و متخلص به اشراق به سال 970 ق - و به روایتی 969 ق - در خانواده‌ای از اهل علم متولد شد. وی از استعداد فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و حافظه‌ای قوی داشت.<sup>1</sup> از جمله استادان وی می‌توان به این شخصیت‌ها اشاره کرد: سید ابوالحسن موسوی عاملی، سید حسن حسینی کرکی عاملی، سید نورالدین حسینی موسوی عاملی جبعی، سید علی موسوی عاملی، شیخ عبدالعالی بن علی بن العالی کرکی، شیخ عبدالعلی خادم جابلقی، شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد، فخرالدین محمد سماکی (محمد فخری). میرداماد در مشهد مقدس و قزوین به درس اشتغال داشت و در کاشان و اصفهان اقامت گزید و سال‌ها تا پایان عمر در اصفهان به نشر معارف شیعی، اندیشه‌های حکمی و تربیت شاگرد پرداخت. از مشهورترین شاگردان ایشان می‌توان به میر سید احمد علوی، ملاصدرای شیرازی و ملا شمسای گیلانی اشاره کرد. آنگونه که در منابع تاریخی آمده است، میر دارای دو فرزند نیز بوده: یکی میرزا صدرا و دیگر همسر میر سید احمد علوی (پسر خاله و وارث معنوی میر) که خاندان میرداماد همگی از نوادگان اویند.

میر به دلیل صفای باطنی و قدرت فوق‌العاده علمی، در میان مردم جایگاه ویژه‌ای

داشت و از مقرّبان شاه عباس صفوی بود. سرانجام پس از سال‌ها تحقیق و تألیف، تربیت شاگردان، مجاهده و حضور در صحنه‌های سیاسی در سال 1040 - 1041 یا 1042 ق. در سفری که به همراه شاه صفوی به قصد زیارت عتبات عالیات رفته بود، در میانه کربلا و نجف چشم از جهان فرو بست.<sup>2</sup> اصطلاح رایج آن است که عنوان «معلّم ثالث» را در مورد میرداماد به کار می‌برند. چه میرداماد به تأسیس حکمت یمانی که بعدها در ساختار حکمت متعالیه صدرایی به اوج خود رسید، فلسفه را دچار تحوّل شگرف نمود. صدرالمّتألّهین پیوسته میرداماد را ستوده است. در یکی از نامه‌های وی به میرداماد آمده است:

همه ثنای تو گویم چو لب فراز کنم همه دعای تو گویم چون چشم باز کنم

حقّاً که نهال جنابش به آفتاب مهر و شبنم خاندان نبوت پرورده و گلشن اعتقادش از کوثر ارادت سلسبیل اخلاص دودمان علم و طهارت آب خورده... و اما احوال فقیر حقیر به حسب معیشت روزگار و اوضاع دنیا به موجبی است که اگر چه خالی از صعوبتی و شدتی نیست... لیکن از حرمان ملازمت کثیرالسعادة بی‌نهایت متحسّر و محزون است... با وجود تقصیرات ظاهری، خلاص باطنی و اعتقاد قلبی یوما فیوما در تزیید و تکامل است، و قرب معنوی و تقارب روحانی با وجود تباعد جسمانی در اشتداد و تفاضل است، و هرگز نبود که محضر دوستان رامزین به ذکر محمد علیه نگرداند و معطر به نشر محاسن خفیه و جلیه آن استاد و مقتدای فرقه ناجیه و سید سند و معلم و شیخ و رئیس طایفه شیعه اثناعشریه - سلام الله علیهم اجمعین - نسازد. و دیگر معروض رأی منیر و ضمیر اشراق تنویر آنکه در این اوان افتراق و زمان انفصال از آن قبله آفاق به واسطه کثرت وحشت از صحبت مردم وقت و ملازمت خلوات و مداومت بر افکار و اذکار، بسی از معانی لطیفه و مسائل شریفه، مکشوف خاطر علیل و ذهن کلّیل گشته و اکثر آن از طریقه مشهور متداول نزد جمهور به غایت دور است... و چون خود را از خادمان و منتسبان آن زبده افلاک و ارکان دانسته و می‌داند، از اطلاع آن طبع شریف و عقل فعّال بر قصور و خلل و بی‌بضاعتی و ناتمامی و خامی این کثیر الإختلال باک ندارد، بلکه لایق می‌شمارد...

من چیزی نیستم به جز قطره‌ای [فرو افتاده] از ابر؛ اگر چه هزار کتاب تألیف کرده‌ام.<sup>3</sup> اطناب از حدّ گذشت؛ امید که ذات بندگان استاد الكلّ فی الكلّ از جمیع مکاره دنیویه در کف حفظ عصمت ربّ العزّه محفوظ و محروس باد، بحقّ محمّد و آله الأطهار؛ علیهم

صلوات الله العزيز الجبار»<sup>4</sup>.

## 2. آثار

میرداماد تصنیفات و تألیفات زیادی دارد که به چند مورد، که قرابت بیشتری با موضوع این مقاله دارد، اشاره می‌شود:

1. نامه به سعدالدین معلّم: مکتوبی است از شاه عباس خطاب به مولا سعدالدین محمد معلّم، خواندگار روم [خداوندگار روم = سلطان عثمانی] به مسوده میرداماد.<sup>5</sup>

2. نامه‌ای خطاب به شاه عباس به فارسی: میر در این مکتوب به سه نکته تصریح دارد: 1. نخست سعی بسیار دارد تا تبلیغات سویی را که علیه او شده و باعث گردیده که شاه از او دلگیر شود، خنثی سازد و از شاه دلجویی کند و مهر او را برکین‌اش غلبه دهد و به گونه‌ای همچون پیش او را با خود همدل و هم‌آوا سازد تا بتواند به مقاصد الهی دینی خویش دست یابد؛ 2. از شاه اجازه می‌گیرد تا به زیارت حرم مطهر حضرت امیر علیه السلام بشتابد؛ 3. گویا میر، گاه در جامع جدید شاهی و گاه در مسجد مزار محمد یوسف به اقامه نماز می‌پرداخته و شاه از این مسئله دلگیر شده بود. او در پایان مکتوب خویش با تأکید بر اهمیت و وجوب نماز جمعه و اظهار ارادت به شاه اصرار بر آن دارد که این فریضه الهی استمرار داشته باشد.<sup>6</sup> در ادامه باز هم درباره این نامه سخن خواهیم گفت.

3. نامه به شریف مکه به عربی: نامه‌ای از جانب شاه عباس برای شریف مکه به انشای میر است که کاتبی به نام ابوالفتح گیلانی آن را تحریر کرده است.<sup>7</sup>

4. نامه به علمای بغداد به فارسی: میرداماد در این نامه از ستم‌هایی که به مردم عراق روا می‌رفته و در مسیر کشورگشایی و جاه‌طلبی پادشاه وقت تلف می‌شدند، اظهار ناراحتی کرده و به علمای عراق توصیه‌هایی برای مقابله آن کرده است. این نامه از قوی‌ترین مؤیدات برای اندیشه و عمل سیاسی میرداماد به شمار می‌رود. درباره این نامه نیز در ادامه بحث خواهیم کرد.

5. پاسخ به استفتای شاه عباس به فارسی: شاه عباس در ضمن مکتوبی درباره جنگ با سپاه روم که بغداد را محاصره کرده بودند، حکم کسانی که در این راه کشته می‌شدند و سربازانی که از جنگ می‌گریختند را از میر استفتا کرد و وی در پاسخ، فتوا داد که مبارزه با سپاه روم، جهاد و کشتگان در این راه شهید فی سبیل‌الله و فرار از جهاد به منزله گریختن



از معركة قتال اهل بغي است. این استفتا در ادامه خواهد آمد. از دیگر آثار میرداماد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تفسیر آیه امانت، تقویم الایمان، رساله در دلالت لفظی (در این رساله ثابت کرده است که دلالت الفاظ بر معانی ذاتی است و نه وضعی)، رساله فی قدرة الواجب، رساله فی صلاة الجمعة، القبسات، الجبر و التفویض، الأیقاظات و غیره.<sup>8</sup>

### اندیشه سیاسی

#### نظام فلسفی

از ویژگی‌های برجسته میرداماد، که در حکمت متعالیه و متأخران از مکاتب فلسفی نیز تأثیر گذاشته است می‌توانیم به نظام فلسفی ایشان، موسوم به حکمت یمانی اشاره کنیم. در بررسی روند تاریخی اندیشه‌های فلسفی مسلمانان، اندیشمندانی وجود داشتند که خود صاحب فکر بوده و آرای فلسفی‌شان از یک نظام منطقی برخوردار بود. حکمایی چون: فارابی، ابن سینا، ابن رشد، خواجه نصیرالدین طوسی، شهاب الدین سهروردی، میرداماد، و ملّاصدرا و نظام‌های فلسفی آنها شباهت‌های فراوانی وجود دارد. گویا حرکتی را که ابن سینا آغازگر آن بود، میرداماد ادامه داد و صدرالمتألهین آن را به انجام رسانید. بدین ترتیب هر سه، نقطه‌های عطفی در روند اندیشه‌های فلسفی مسلمانان به وجود آوردند.

در نظام فلسفی ابن سینا - یعنی حکومت مشاء - سه عنصر حکمت ارسطویی، شیوه و اندیشه‌های افلاطونی و نوافلاطونی و آموزه‌های دینی اسلامی، در حکمت یمانی میرداماد عناصر حکمت مشاء، حکمت اشراق و آموزه‌های شیعی و در حکمت متعالیه صدرالمتألهین عناصر چهارگانه حکمت مشاء، حکمت اشراق، عرفان و کلام، نقش اساسی دارند.<sup>9</sup> هر یک از این سه از اندیشه‌های پیشین خویش بهره بردند و سعی داشتند تا آنها را بر مضامین دینی تطبیق دهند. از این رو در سیر اندیشه‌های فلسفی موجی ایجاد کردند که آثار آن تا مدت‌ها باقی بوده و هست.

درباره استفاده از آموزه‌های دینی در فلسفه میرداماد توضیحی مختصر لازم است. گرچه ابن سینا از جمله فیلسوفان عقل‌گرا به شمار می‌آید. اما تفاوت او با فیلسوفان پیشین عقل‌گرای خود در این بود که به این شیوه خویش صبغه دینی داد. او معتقد بود که عقل در محدوده‌ای که با نصوص شرعی تعارضی نداشته باشد، حکم علی الاطلاق است و در موارد تعارض نیز گرچه در ابتدا این ظواهر نصوص است که کنار گذاشته می‌شود، اما با



تأویل آنها در پرتو قوانین علوم تفسیر - و نه با استناد به اجتهادات شخصی - مضامینی که در باطن‌شان قرار دارد، نمودار می‌شود و همان مضامین نهفته که بی‌شک با عقل همنوایی دارند، ملاک عمل قرار می‌گیرند. وی عقیده داشت از آنجا که در شرع، عقل در کنار رسول ظاهری به عنوان رسول باطنی معرفی شده است، بنابراین هیچ‌گاه شارع مقدس حکمی مخالف عقل نخواهد داشت. در نتیجه در تعارض ابتدایی قطعاً شارع ظاهر را اراده نکرده، بلکه معنای دیگری را قصد کرده است که در باطن آن ظاهر نهفته است و به کمک قوانین لفظی و ضوابط قطعی عقلی بر ما مکشوف می‌شود. میرداماد سال‌ها به فراگیری کتاب‌های شیخ و تدریس آن‌ها اشتغال داشت. میرداماد بر اندیشه ابن سینا و نظام فلسفی او تسلط تام داشت و پس از سال‌ها تحقیق بر روی آثار شیخ توانست به خوبی از نکات مثبت آن بهره‌گیرد و کاستی‌های آن را مرتفع سازد. میرداماد با استفاده از تجربیات اندیشمندان پیش از خود و با احاطه‌ای که بر متون دینی داشت، در انطباق نظام فلسفی خویش با مضامین شیعی و آشتی میان عقل و شرع توفیق بسیاری یافت. او در اثر انس با روایات و تسلط بر دانش‌های عقلی و نقلی، بر بسیاری از منابع روایی همچون الکافی، الإستبصار، من لایحضره الفقیه شرح و حاشیه نگاشت، و گاه در تفسیر برخی روایات، مانند حدیث «همانا [ارزش و میزان] کارها به [اعتبار] نیت‌هاست»<sup>10</sup> و «نیت مؤمن، از عملش بهتر است»<sup>11</sup> رساله مستقلی تحریر کرد. وی در تفسیر و تأویل آیات نیز مهارت فوق‌العاده داشت. استشهادهای مکرر به آیات و روایات، و آمیختن عبارات فلسفی با آنها، نشانه بارز انس با آیات و روایات و اصرار وی بر اثبات توافق و همنوایی عقل و شرع است.<sup>12</sup>

در میان مجموعه آرا و نظریات فلسفی میرداماد به سه دسته بر می‌خوریم: یکم، آرای ابداعی و ابتکاری، مانند تقدّم دهری، تقدّم سرمدی و به تبع آن حدوث دهری و حدوث سرمدی، دوم، آرای که کمتر کسی بدانها قائل بوده است. مانند انحصار مقولات در دو مقوله، سوم راه‌حلی‌هایی که برای حل برخی از معضلات و مشکلات علوم ارائه کرده است، مانند نظریه وحدت حمل برای رفع تناقض از قضایای متناقض‌نما.

### زبان فلسفی

میرداماد چه در ناحیه مفردات و واژگان و چه در ناحیه ترکیب و ساختار جملات به گونه‌ای خاص عمل می‌کرد. از واژگان نامأنوس و غریب بسیار بهره می‌برد و حتی خود

دست به جعل لغات می‌زد. همین باعث شده بود تا نثر او نثری متکلف و آمیخته با تعقید و پیچیدگی‌های خاص باشد. در نتیجه بسیاری از فهم مطالب او عاجز باشند و درک نوشته‌های او را نوعی هنر بدانند. پیچیدگی‌های نثر میر و دشواری فهم آن به حدی است که برخی برای آن داستان‌ها ساخته‌اند و گاه آن را به نظم در آورده‌اند. از جمله شاعر معاصر، نیما چنین حکایت کرده است:

میرداماد، شنیدستم من که چو بگزید بن خاک وطن  
 بر سرش آمد و از وی پرسید ملک قریکه: «من ربک من؟»  
 میر بگشاد دو چشم بینا آمد از روی فضیلت به سخن:  
 اسطقسی ست - بدو داد جواب - اسطقسات دگر زو متقن.  
 حیرت افزودش از این حرف، ملک برد این واقعه پیش ذوالمن  
 که: «زبان دگر این بنده تو می‌دهد پاسخ ما در مدفن».  
 آفریننده بخندید و بگفت: «تو به این بنده من حرف نزن  
 او در آن عالم هم، زنده که بود، حرفها زد که نفهمیدم من!»<sup>13</sup>

علت این تعقید گویی چیست؟ آیا میرداماد توان نگارش سلیس و روان را نداشته؟ هانری کربن علت تعقیدگویی میرداماد را مربوط به شرایط فرهنگی و مذهبی عصر وی دانسته است:

«ما نباید برای تفکر او عدم استحکام و صلابتی که مانع از تسلط بر خود است تصور کنیم؛ و نیز نباید بپنداریم که وی از یافتن شیوه بیان تمام و کامل عجز داشته، بلکه باید این ابهام و غموض بیان را وسیله‌ای برای حمایت و صیانت این فیلسوف و حکیم در برابر عموم دشمنان، در قبال تعقیب‌ها و تعذیب‌هایی بدانیم که هیچ کدام از فلاسفه و یا شاگردان وی از آن مصون نبوده‌اند».<sup>14</sup>

با این حال وی از هججه‌های گوناگون مصون نبود. در یک رباعی، در استقبال از رباعی مشهور ابن سینا این گونه درددل کرده است:

تجهیل من ای عزیز آسان نبود	بی از شـبیـهات
محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود	بعد از حضرات
مجموع علوم ابن سینا دانم	با فقه و حدیث
وینها همه ظاهر است و پنهان نبود	جز با جهلات <sup>15</sup>

ایشان با به کار بردن این شیوه، امکان این را یافت تا به تحقیقات خود ادامه دهد و نظام فلسفی خاصی را پی ریزد، اما همین امر باعث شد تا علی‌رغم جایگاه مهم او در مسیر رشد و بالندگی حکمت اسلامی و تأثیرات محسوس و نامحسوس نظریاتش در حکمت متعالیه صدرالمآلهین، گمنام بماند و در منابع تاریخ فلسفه کمتر از او یاد شود.

### جبر و اختیار

می‌دانیم که مبنای فلسفی و کلامی بحث آزادی سیاسی در جبر و اختیار طرح ریزی می‌شود، ضمن اشاره به دیدگاه‌های مطرح شده در این باره، دیدگاه میرداماد را به اجمال می‌آوریم:



هر فعل اختیاری، فاعلی دارد که از روی اراده و اختیار آن را انجام می‌دهد و محال است که یک فعل اختیاری از دو فاعل سرزند. حال پرسش این است که آیا افعال اختیاری انسان، معلول خود اوست و آدمی اعمال اختیاری را به اراده خویش انجام می‌دهد یا در افعال خویش از اختیار برخوردار نیست و چگونه عمل می‌کند که از قبل برای او تعیین شده و خالق هستی اراده کرده، و به اصطلاح مجبور است؟

این پرسش که از آن به عنوان مسئله جبر و اختیار یاد می‌شود، از پیچیده‌ترین مسائلی است که از دیرباز فکر و اندیشه آدمی را به خود مشغول کرده است. از این رو، افزون بر متکلمان و فیلسوفان الهی که با رویکرد دینی به بحث درباره آن پرداخته‌اند، اندیشمندان و فیلسوفان حقیقت جوی دیگری نیز به انگیزه کشف حقیقت و ارضای کشش‌های درونی و فطری خویش به گونه‌ای دیگر نیز بدان توجه نموده در صدد تحلیل و بررسی آن برآمده‌اند. در میان مجموع پاسخ‌ها و راه‌حل‌ها و تقریرهایی که اندیشمندان مسلمان به این پرسش بنیادین داده‌اند، شش رهیافت عمده وجود دارد:

1. نظر متکلمان اشعری این است که اختیار با علم، فاعلیت و علیت تامه الهی، و قضا و قدر تعارض دارد. از این رو به سمتی رفتند که نتیجه آن مجبور بودن انسان است.
2. متکلمان معتزلی نیز چون جبر را با ارسال رسل، انزال کتب آسمانی و ثواب عقاب وجدان و بداهت در تناقض می‌دیدند، انسان را موجودی مختار دانستند.
3. متکلمان شیعی و برخی از حکمای الهی، رهیافت اشعری و معتزلی را بیراه دانستند



و معتقد هستند که هیچ تهافت و تناقضی میان علم و اراده الهی با اختیار آدمی وجود ندارد. چه اراده این دو در طول یکدیگر است. و استناد فعل واحد به اراده دو فاعل هنگامی محال است که دو فاعل در عرض یکدیگر باشند. بنابراین می‌توان گفت که آدمی در عین اختیار مجبور و در عین جبر مختار است. بدین ترتیب ایشان راه میانه را در پیش گرفتند. و این سخن امام صادق علیه‌السلام را که «نه جبر و نه تفویض، بلکه امری بین ایندو»<sup>16</sup> از طریق سلسله طولی دو فاعل تفسیر کردند.

4. عرفا با استناد به نظریه وحدت وجود، رهیافت «نه جبر و نه تفویض» را به گونه‌ای دیگر تأویل کردند. یعنی این گونه نیست که از سویی جبر حاکم باشد و از سویی دیگر اختیار، و نیز این گونه نیست که نه جبر حاکم باشد و نه اختیار و واقع امری میانه این دو باشد، بلکه واقع امری است فوق‌الامرین؛ یعنی واقع، امری فرای جبر و اختیار است. چه جبر در جایی متصور است که جابری باشد و مجبوری، به اصطلاح، جبر مقوله‌ای است نسبی و ذو طرفین. در حالی که در جهان هستی یک وجود بیشتر نیست و کثرت‌ها همه از تجلیات اویند.

5. میرداماد معتقد است هر فعلی یک فاعل مباشر تام دارد و یک جاعل. فاعل مباشر جزء اخیر علت تامه فعل و مصداق حقیقی، عرفی و لغوی فاعل بالاختیار است. جاعل موجودی است که وجود و تمامی شؤون وجودی یک پدیده را آن به آن افاضه می‌کند. جاعل تام حقیقی منحصر در ذات باری است. اوست که پیوسته وجود اسباب، علل، شرایط و مقدمات فعل را افاضه و جعل می‌کند، و همواره در مقام خلق و آفرینش است «او هر روز دست به کاری است»<sup>17</sup> چه همان گونه که در جای خود به اثبات رسیده است، ممکنات افزون بر حدوث در بقا نیز نیازمند به علت تامه و جاعل خویش‌اند. بنابراین هیچ تهافتی میان اراده و اختیار آدمی و خالق هستی نیست، چه آدمی فاعل افعال اختیاری و حق تعالی جاعل آن است.

6. تصویری که صدرالمتألهین از علیت و توحید افعالی ارائه کرد، چیزی فراتر از اندیشه متکلمان شیعی و تا حدودی نزدیک به دیدگاه عرفا و مبانی میرداماد و مؤید به ادله نقلی است. او معتقد بود که تمامی علت‌ها و فاعل‌ها عین ربط به واجب تعالی‌اند و هیچ نحوه استقلال‌ی ندارند: «هیچ تأثیرگذاری در وجود نیست، مگر خدا»<sup>18</sup> افاضه وجود منحصر در ذات باری است و دیگر علت‌ها از مجاری و واسطه‌های فیض اویند. این گونه نیست که تنها وجود فاعل مباشر مستند به او باشد، بلکه تمامی شؤون او نیز مستند به

فاعل حقیقی است و هر آن وجود و تمامی شوون وجودی را به فاعل افاضه می‌کند. چه فاعل مباشر عین تعلق و وابستگی به اوست.<sup>19</sup>

### تشویق به حضور در سیاست

میرداماد در صحنه‌های سیاسی اجتماعی جامعه خویش حضور جدی داشت. حتی گاه پا را فراتر گذاشته و در قبال سرنوشت دیگر مسلمانان نیز حساسیت نشان می‌داد؛ برای نمونه در نامه‌ای، علمای بغداد را به حضور بیشتر در صحنه اجتماع و نقش داشتن در تصمیم‌گیری‌های حاکمان ترغیب کرده و راهکارهای عملی را بدانها توصیه نموده است:

«راقم نمیکه و اقل خلیفه، محمد باقر استرآبادی مدرس دارالسلطنه اصفهان بعد از عالی مقام دارالسلام آنها و اعلام می‌دارد که: در این ایام سعادت فرجام که این احقر عباد به تقریب زیارت روز عرفه و احراز شرایف طواف اماکن مشرفه وارد این ارض فیض بنیاد گردید، از تقریر جمعی که از شدت جوع از تنگای قلعه فرار کرده می‌آیند، معرفت کامل به احوال سکنه آن جا حاصل نمود. معلوم شد که هر روز جمع کثیر از صغیر و کبیر و برنا و پیر در قلعه از فقدان قوت فوت و تلف و ملحق به سایرین سلف می‌گردیدند، چون اهل قلعه قایل کلمتین طیبین شهادتین و امت رسول الثقلین و در قبله و کتاب موافق و در دین و شریعت مطابق بودند، به مدلول کریمه (و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما)<sup>20</sup> و به مفاد (و إن تنتهوا فهو خیر لکم)<sup>21</sup> یا رؤسای پرخاش جوی مستدلاً عن احکام الله گفت و گو نموده، جمعی از ایشان را با خود همداستان و به خدمت بندگان خان والاشان کشورشان فایز و به دلایل عقلیه و نصوص شرعیه ایشان را به امتثال فرمان (وجادلهم بالتی هی أحسن)<sup>22</sup> ارشاد و به منظوقه (ونزعنا ما فی صدورهم من غل)<sup>23</sup> زلال عناد نموده، به نگارش این صحیفه پرداخت [...]».

باید آن حضرات عالیات نیز از راه دین‌داری و غمخواری مخلوقات حضرت باری و مراتبی که باید به عالی جاه مشارالیه و باقی پاشایان با عزوشان حالی نموده، خود را بری الذمه سازند و زیاده بر این عجزه و ملهوفین را به ورطه هلاک نیندازند، (و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیراً لکم)<sup>24</sup>

و بعد از آن عالی جاه مشارالیه این معنا را نپذیرند و برای کهن ویرانه‌ای که نمونه (إن أوهن البیوت لبیت العنکبوت)<sup>25</sup> است، خون این همه مسلمانان را به گردن گیرند، صاحب اختیارند!<sup>26</sup>



میرداماد در امور سیاسی جاری و عملی، از دقت و درایت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. سید علی خان مدنی در این باره می‌گوید: «یا در [امر] سیاست، او [میرداماد] فرمانروای آن است [به طوری] که سپاه [جنگ‌جو] در برابر آن، بی‌سلاح شد؛ یا در ریاست، که او بزرگ‌مرد آن است [به طوری] که سلطان فارس از تسلط او ترسید»<sup>27</sup> او با لیاقت و کاردانی خود در دربار صفوی نفوذ کرد و در بسیاری از تصمیم‌گیری‌های مهم مملکتی نقش داشت. شاه عباس نیز به دلیل قوت او در امر فقهت و کاردانی در باب سیاست، همواره در مهم‌ترین مسایل از محضرش استفتا می‌کرد؛ برای مثال شاه عباس درباره محاربه با سپاه روم (عثمانی) از او استفتا کرده است:

«چه می‌فرمایند بندگان نواب مستطاب معلى القاب، سید اعظام المحققین و سند أفاخم المدققین، استاد أهل الحق و الیقین و استاد الخلائق أجمعین، فحل الفحول، امام العقول، حلال المشکلات بفکره الصائب، کشف المعضلات برأیه الثاقب، سلطان العلماء الراسخین، برهان الحکماء، المتألّهین، وارث علوم الأنبیاء و المرسلین، محیی مراسم آبائه الطاهرین، شمس المشرقین، بدرالخافقین، ثالث المعلمین بل المعلم الأول لو کشف الغطاء عن البین جرّ العقول عن المین، آیه فی العالمین، عصام الفقهاء المتمهّدین أعلم المتقدّمین و المتأخّریین، خاتم المجتهدین، سمی خامس أجداده المعصومین، محمدباقر العلوم الأولین و الآخرین، أیده الله تعالی علی مسند الارشاد و الاجتهاد إلى یوم الدین، در این مسأله شرعیه که عسکر رومیه که قلعه دارالسلام بغداد را محاصره کرده‌اند شرعاً با ایشان مقاتله و محاربه و جنگ و جدال واجب است و هر مؤمن که ایشان را قریه‌ای به الله بکشد، غازی و جهاد کننده در راه خدا است و هر مؤمن که در دست ایشان در این محاربه و جنگ کشته شود، شهید است و فرار و گریختن از جنگ ایشان، حکمش گریختن از جنگ و جهادی است که در خدمت امام  $\text{ع}$  باشد یا نه؟ بینوا خلد الله ظلالکم علی مفارق العالمین».

میرداماد در پاسخ استفتا نوشته است:

«بسم الله الرحمن الرحیم) آنچه مرقوم شده که از من مأخوذ است مطابق واقع و مقتضای دین مبین و حکم شرع مقدّس در مسئله مسؤل عنها همین است: مجاهده با عسکر روم که محاصر قلعه مدینه الإسلام بغدادند، جهاد شرعی است و در حکم آن است که در معسکر امام واجب الإطاعه واقع بوده باشد، و تقاعد از این جهاد به منزله فرار و گریختن از معرکه قتال اهل بغی است، هر مؤمن که در این واقعه خالصاً مخلصاً لوجه الله الکریم و از برای ابتغاء رضاء الهی مقاتله و محاربه نماید، غازی فی سبیل الله است و اگر

مقتول شود، به زمره شهدا ملحق و رتبه درجه شهادت را مستحق خواهد بود، و الله سبحانه يحق الحق و يهدى السبيل».<sup>28</sup>

### مکاتبه میرداماد با شاه عباس

به نظر می‌رسد در یک مقطع شاه عباس از میرداماد مکدر شده است و این باعث شده تا شرایط زندگی بر وی سخت و از سوی برخی افراد به وی اهانت شود. به گونه‌ای که وی به ناگزیر برای شاه نامه نوشته، وضعیت خود را توضیح داده و اجازه خواسته است تا از ایران به عتبات عالیات برود، بلکه مثل بزرگان به سعادت شهادت نائل شود. به نظر نگارنده این سخن، می‌تواند اشاره و تأییدی بر نظریه شهادت کرکی باشد که پدر بزرگ وی بوده است. ناگفته نماند علما به دلیل پیشبرد امر دین به حکومت نزدیک شدند و این امر بدان دلیل بود که بدون استفاده از قدرت امکان آن میسر نبود. بخش‌های از این نامه را می‌آوریم:



«[...] اول آنکه همانا بر ضمیر آفتاب تنویر اقدس اشرف، مانند راز روز، ظاهر و هویدا باشد که شکسته ضعیف را از حیات این نشأه لذات مآکل و مناخ و خواب شب و خورش روز چندان حظی و نصیبی نیست و بحمدالله سبحانه در عبادت الهی و خدمت دین مبین ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - عمری گذرانیده شده است و در تشبید و تثبیت ملت اسلام و احصاف و احکام مذهب حق و رد و ابطال مذاهب باطله تصانیف عالیه المرتبه پرداخته و در اطراف عالم منتشر آمده است و اکنون شوق لقای الهی و ملاقات سیدالمرسلین و امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین و تشوق به جهت حقه نشأه باقیه فوق الحد و بیرون از اندازه است؛ اگر العیاذ بالله از وجود بی‌بود این خاکسار غباری بر ساحت خاطر همایون بوده باشد، ملاحظه و تأملی در کار نیست:

خونم که به تیغ غمزه ریزی      هم شکر تو بر زمین نویسد  
تیغ که به خون من شود سرخ      بردست تو آفرین نویسد  
به هر سلاح که خون مرا بخواهی      حلال کردم تا الا تیغ بیزاری  
تو خون مرده وحشی چرا نمی‌ریزی      بریز و پاک مدار آب زندگانی نیست

چندینی را دشمنان کشتند اگر یکی را دوست بکشد، چه شود؟ سهل باشد؛ والامر

اعلی. دیگر عرضه می‌دارد که اگر طبع همایون را از این امر استنکافی بوده باشد، چون این معنی از بدیهیات اولیه است که مخالفین، مرا یک روز زنده نمی‌گذارند، علی‌الخصوص که تقیه در طاعات و عبادات بر من دشوار است و نیز تقیه با این اشتهار و انتشار تصنیفات چه فایده داشته باشد؟ پس استدعای رقم اشرف می‌نماید و در باب رخصت زیارت روضه منوره خیرالبریه امیرالمؤمنین - صلوات الله و تسلیماته علی روحه و جسده - تا شاید به طریقی که بعضی از اعظام مجتهدین به سعادت شهادت فایز شده‌اند، این شکسته عاجز نیز در عتبه مقدسه یعسوب المسلمین [...] از درجه شهادت محروم و از زمره شهدا بیرون نباشد؛ والامر اعلی [...]

دیگر به ذروه عرض می‌رسانم که آیا در غیرت تشیع و ایمان و دین‌پروری مثل تو پادشاه سید صحیح العقیده قوی التصلب قویم الاعتقاد می‌گنجد که مردم به اظهار تخیل کاذب آن که شاید خاطر اشرف را خوش آید با این ضعف شکسته بی‌ادبی‌ها کنند و به طریقه سنیان متعصب عنید در مملکت خواندگار<sup>29</sup> روم با عبدالله خان بخارا [...] با مجتهدین و علمای دین امامیه سلوک نمایند. حاشا که این قسم امور مستحسن طبع اقدس ولی نعمت شیعیان و پناه اهل ایمان بوده باشد، دیگران را نمی‌رسد که تقلید شاه دین کنند، حقا که هر چند اصحاب اراجیف لاطائلات می‌گویند باور نمی‌توانم داشت و به هیچ وجه در خاطر شکسته نمی‌نشیند. که محبت این ضعیف دعاکار، مکنون ضمیر همایون نبوده باشد و باطناً کمال توجه و التفات درباره این دعاگو نداشته باشند [...] و الامر اعلی.

دیگر به موقت عرض اشرف می‌رساند که افضل عبادات فرایض یومیه است و افضل صلوات یومیه نماز جمعه است مع تحقق الشرائط والامن من المخالفین و عندالزوال فی یوم الجمعة. و ما بین الخطبتین و ما بعد صلوه الجمعة مظان استجابت دعاست. بناء علی ذلک با جمعی از اخیار اهل علم و صلحای مؤمنین به ادای فریضه جمعه و دعای دوام عافیت مزاج همایون و ثبات دولت ابدی الاتصال روزافزون و نگوسازی مخالفین دین مبین و اعدای دولت بی‌زوال قیام می‌نمود، گاهی در جامع جدید شاهی و گاهی در مسجد مزار شیخ یوسف بنا. و شیعیان بزرگ عنیمتی می‌شمرند که به دولت همایون و در ظلل حمایت سلطان سلاطین عالم خلدالله مکه ابدأ این نوع عبادتی بی‌شائبه تقیه و خوف اعادی منعقد می‌شود.

نیست اگر چه تصدیق این حکایت مشکل توان کرد، اما چون برالسنة عوام دایر شده بود ترک آن عبادت نموده؛ والامر ارفع واعلی»<sup>30</sup>

### زعامت فقیه از دیدگاه میرداماد

درباره آرای سیاسی میرداماد، می توان به پاسخ استفتایی درباره نماز جمعه اشاره کرد که در آن به نظر می رسد، اعتقادش به زعامت فقیه را در عصر غیبت نشان داده است: «از من استفتا کرده بودی در امر نماز جمعه که بعد از معرفت الله، افضل طاعات و اکمل قربات است و خواسته بودی که قراح حق و صراح قول را که به حسب روایت اصح و به حسب دلیل اقوا باشد و مرا به آن اعتماد باشد، قلمی نمایم. پس بدان که آنچه دلیل به آن می کشاند این است که فریضة جمعه در این زمان که زمان غیبت است افضل واجبین است بر سبیل تخییر با وجود کسی که او را نیابت عامه باشد و آن کس فقیه مأمون مستجمع علوم اجتهاد و شرایط افتاست و سلطان عادل که امام معصوم است یا کسی که از جانب آن حضرت به خصوص منصوب باشد یا آن که او را استحقاق نیابت آن حضرت بر سبیل عموم باشد از شروط انعقاد جمعه و اعیاد است و با فقد آنها نه جمعه متحقق می شود و نه عید؛ و آنچه در قرآن حکیم و سنت کریم وارد شده است در خصوص ترغیب و تحریص بر سعی به سوی جمعه و عید ورود آن بر تقدیر حصول اسباب وجوب و تحقق شروط انعقاد است. پس هرگاه مجتهد دارای [شرایط] را خطبتین - که در قرآن از آن به ذکر تعبیر شده است - میسر باشد و افضل واجبین را اختیار نماید و ندای صلات از جانب او به گوش مکلفین رسد، بر هر که در موضع انعقاد است تا دو فرسخی آن موضع واجب است که حاضر شو و باید که خطبه را دریابد و هر که در این صورت به جمعه حاضر نتواند شد یا نشود باید که ظهر را به جار آورد».<sup>31</sup>

دقیقاً نمی توانیم بگوییم که دیدگاه ایشان ولایت فقیه در حد امور حسبه است یا در حد امور عامه و تشکیل حکومت، ولی آنچه مسلم است کلام ایشان بر اعتقاد وی به نیابت فقیه جامع الشرایط از امام معصوم، که سلطان عادل است، حکایت می کند.

### تقیه و مبارزات سیاسی

مسئله دیگری که میرداماد به آن پرداخته و تا حد زیادی توضیح دهنده سیر سیاسی خودش نیز هست؛ علت عدم قیام پیشوایان شیعه در برابر حاکمان جور است. به نظر او،



پیشوایان شیعه از احدی در اظهار مرتبه‌شان و اعلان درجات‌شان تقیه نکردند. وی در استدلال برای عدم قیام آنان جهت احقاق حق‌شان چند دلیل ذکر می‌کند: 1. نبودن اعوان و انصار؛ 2. رضایت به آنچه قلم بدان جاری شده بود؛ 3. تسلیم به آنچه قدر بدان منتهی شده؛ 4. عمل به وصیت پیامبر.<sup>32</sup>

میرداماد در پاسخ به اینکه ائمه U در اظهار مرتبه و اعلان درجه خود تقیه نکرده‌اند، پس تقیه در چه مواردی جایز است، می‌گوید: تقیه مشابه تیمم است برای کسی که آب برایش ضرر دارد؛ بنابراین فردی که تقیه می‌کند، تقیه می‌کند تا وظایفش را انجام دهد و نه اینکه تقیه به معنای تعطیل وظایف باشد. بر همین اساس با تقیه، دین و مذهب حفظ می‌شود.<sup>33</sup>

آنچه میرداماد در بحث تقیه آورده، بیانگر سیره سیاسی خود او نیز می‌باشد. چه این تقیه به گونه‌ای است که عدم اقدام علما برای در دست گرفتن قدرت و همکاری در برخی وجوه و مسایل با دولت صفوی را توضیح می‌دهد، چنانکه عدم همکاری در وجوه دیگر که به تضعیف دین منجر می‌شد را نیز بیان می‌کند.<sup>34</sup>

### جمع‌بندی

اگر تمامی آثار میرداماد، به شکل انتقادی تصحیح و منتشر شود، ابعاد دیگری از اندیشه سیاسی و اجتماعی ایشان روشن خواهد شد. اما آنچه فعلاً و با توجه به منابع کنونی، که در دسترس نگارنده بود، نشان داد، که وی فیلسوف و فقیهی بوده است دارای عمل سیاسی مبتنی بر مبانی شیعه، به ویژه از پایگاه امامت و رهبری جامعه. مؤلفه کلامی امامت و نیابت از امام به عالمان شیعه، و از جمله میرداماد، اجازه نمی‌داد تا به سلطنت مشروعیت ببخشند، اما با توجه به معادله قدرت و تکلیف چشم بر واقعیات نیز نمی‌بستند. و سعی می‌کردند در حد مقدور به وظایف دینی خودشان در حوزه‌های مختلف و از جمله در حوزه سیاست عمل کنند.

## پی‌نوشت‌ها

1. اسکندربیک منشی ترکمان، *عالم آرای عباسی*، ج 1، تهران: دنیای کتاب، 1377، ص 164.
2. نجف لک‌زایی، *چالش سیاست دینی و نظم سلطانی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1385، صص 149 - 150.
3. و ما أنا إلا قطرة من سحابا و لو أنني ألفت ألف کتاب.
4. ر. ک: محمد خواجه‌جوی (گردآورنده)، *لوامع العارفين في احوال صدر المتالihin*، تهران: مولی، 1366 ش، صص 127 - 125.
5. ر. ک: میرداماد، *تقویم الایمان و شرح کشف الحقایق*، مع تعلیقات علی النوری لاحمد العلوی العاملی (مقدمه)، علی اوجبی، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول، 1376 ش.
6. ر. ک: رسول جعفریان (به کوشش)، *میراث اسلامی ایران*، دفتر چهارم، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، بی‌تا، صص 76 - 74.
7. علی اوجبی، *مقدمه تقویم الایمان*، به نقل از: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج 8، صص 434 - 433.
8. علی اوجبی در مقدمه‌ای که بر کتاب *تقویم الایمان*، نگاشته، 75 کتاب و رساله، *هفت حاشیه و تعلیقه بر آثار خود*، چهارده حاشیه و تعلیقه بر آثار روایی و فقهی، شش شرح، ده نامه (که یکی وصیت‌نامه ایشان است) و نه اجازه برای وی، با ذکر مشخصات بر شمرده است. ر. ک: رسول جعفریان، پیشین، مقدمه، مصحح، صص 121 - 93.
9. علی اوجبی، *پیشین*، ص 57.
10. إنما الأعمال بالنیات، محمد باقر مجلسی، *بحار الانوار*، بیروت: انتشارات الوفا، ج 70، 1403 ق، صص 210، 211، 212، 249 و ج 84، صص 248 و 371.
11. نیة المؤمن خیر من علمه، همان، ج 7، ص 322؛ ج 70، صص 190 - 189.
12. علی اوجبی، *پیشین*، صص 63 - 57.





13. نیما یوشیج، *مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج*، سیروس طاهباز (گرد آورنده) تهران: نگاه، 1375، ص 157.
14. میرداماد، *القبسات* به اهتمام مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، 1356، صص 88 - 87 (مقدمه).
15. علی اوجبی، *پیشین*، صص 93 - 92.
16. لاجبر و لا تفویض بل امر بین امرین؛ محمدباقر مجلسی، *پیشین*، ج 4، ص 197، ج 5، صص 12 و 22، ج 71، ص 127 و ج 78، ص 354.
17. کلّ یوم هو فی شأن؛ رحمن (55): 29.
18. لا مؤثر فی الوجود إلا الله.
19. علی اوجبی، *پیشین*، صص 71 - 68.
20. حجرات (49): 9؛ اگر دو گروه از مؤمنین به جنگ با یکدیگر پرداختند، پس میان آن‌ها صلح برقرار کنید.
21. انفال(8): 19، پس اگر [نزاع را] تمام کنید، برای شما بهتر است.
22. نحل، (16): 125؛ و با آنان به نیکوترین روش، مجادله مکن.
23. حجر (15): 47؛ و آن چه در سینه‌های ایشان از کینه باشد، بر می‌کنیم.
24. نساء(4): 41؛ اگر آنان به آنچه به آن پند داده می‌شوند عمل می‌کردند، برای شما بهتر بود.
25. عنکبوت (29): 41؛ همانا خانه عنکبوت سست‌ترین خانه‌هاست.
26. رسول جعفریان، *پیشین*، صص 72 - 71؛ علی اوجبی، *پیشین*، صص 89 - 88.
27. أو السیاسة فهو أميرها الذی تجم منه الأسود فی الأجم أوالرئاسة فهو کبیرها الذی هاب تسلطه سلطان العجم؛ ابن معصوم شیرازی، *سلافة العصر*، بی‌جا: مکتبه المرتضویه، بی‌تا، ص 487.
28. رسول جعفریان، *پیشین*، ص 73، علی اوجبی، *پیشین*، ص 90.
29. خواندگار مخفف خداوندگار؛ لقب عام سلاطین عثمانی.
30. رسول جعفریان، «مشارکت علما در ساختار دولت صفوی»، *مجله حکومت اسلامی*، ش 28، صص 168 - 165. وی نامه مذکور را از رساله‌ای بدون نام از میرمحمد اشرف (نواده

دختری میرداماد، که نسخه خطی آن را در اختیار سید محمد علی روضاتی است، نقل کرده است.

31. رساله وجوب نماز جمعه. به نقل از: علی اوجبی، پیشین، صص 40 و 41.

32. میرداماد، *نبراس الضیاء و تسواء السواء*، تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران: میراث مکتوب، 1374، ص 10؛ قاسم جوادی، *اندیشه‌های کلامی میرداماد*، رساله کارشناسی ارشد، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، 1378، ص 157.

33. میرداماد، *نبراس الضیاء*، همان، صص 10 - 9؛ قاسم جوادی، همان، صص 158 - 157. سخن میرداماد، به دلیل اهمیت آن در اینجا آورده می‌شود: التقیه فیما یبوء بفساد بیضه السنّه و انطماس شرعه الاسلام و لا فی الامور العظیمه الدینیه اصلاً و لا سیما للمشهودین فی الدین و كذلك لا تقیه فی الدماء المحقونه و لا فی سب النبی و أحد من الائمه و الانبیاء و البراء عنهم او عن دین الاسلام اعاذنا الله تعالی من ذلك کله انما التقیه فیما الخطب فیہ سهل من الاعمال و الاقوال لمن یخاف علی نفسه او علی اهله و اصحابه و ما یؤتی به من الوظائف الدینیة و السنن الشرعیة تقیه یجب علی العامل الامل الاتی بها ان ینوی بذلك خلوص القربه و نصوص الاخلاص و محوضه ابتغاء وجه الله الکریم من حیث ان حکم الشرع فی حقه التقیه عند المخافه کما الممیم مثلاً فرضه التیمم عند مظنه الاهلاک و مثنه المرض فینوی القربه لا دفاع المرض و ان کان هو بحسب الشرع من اسباب تسویغ التیمم و ایجابہ و سواء علیه اکان ذلك من باب الرخصه ام من باب العزیمه... ثم ان ائمتنا الطاهرین صلوات الله علیهم لم یثقلوا احداً فی اظهار مرتبتهم والاعلان به درجتهم.

34. نگارنده در اثر ذیل، به تفصیل، مناسبات علمای شیعه با پادشاهان صفوی را تبیین

کرده است: نجف لکزایی، پیشین.

